آیت‌الله سیدمرتضی مستجابی

آنچه در پی می‌آید، نوشتاری است از عالم مجاهد و نام‌آور، حضرت آیت‌الله حاج سیدمرتضی مستجابی (دام‌ظله) که درباره پدر ارجمندشان مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداسدالله مستجابی نگاشته و در ضمن آن به شرایط فرهنگی و اجتماعی دوران حکومت رضاخان نیز اشاره کرده‌اند. این مقال پرنکته، در خاتمه خویش، شرح حالی از نویسنده محترم را نیز درخود دارد که بی‌تردید مؤلفان تاریخ معاصر ایران را به کار خواهد آمد. امید آنکه مقبول افتد.

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداسدالله مستجابی

او در زمانی می‌زیست که بیدادهای استعمار و قلدری‌های رضاخان و اقمار او و نیز برخی روحانی‌نماها، آن‌چنان استخوان‌های رادمردان را در هم کوبید که از شرحش عاجزم! حکایت شکایت‌آمیز آنها را تنها عده‌ای در بیت‌الشرف آنها به یاد دارند، چون در آن موقع راضی نبودند احدی از ناراحتی‌های آنها خبر داشته باشد

جلوه‌ای از فضای فرهنگی و سیاسی دوره رضاخان به بهانه بازخوانی زندگی مرحوم حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج سیداسدالله مستجابی

تا پایان عمر در عدلیه گره‌گشای مردم ستمدیده بودند

از حقیر خواسته‌اند بیوگرافی هر چند اندک از مرحوم پدر، آقا سیداسدالله مستجابی، متولد ۱۲۹۸ و متوفی ۱۳۷۸ و فرزند آقامیر سید مهدی «طاب ثراه» بنویسم. به قول ناصرخسرو دهلوی:

چهره رومی و صورت حبشی را
مایه خوبی چه بود و علت زشتی؟
محنت مفلس چراست کشتی کشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا
چیست خلاف اندر آفرینش عالم
چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی؟

کلام و گفتار و نوشته همه و همه محدود است و گنجایش بی‌نهایت را ندارد و این خود احساس من است در مقابل آن اسوه تقوی، فضیلت و مردم‌دوستی. خامه از ترسیم دورنمای دریای عظیمی که در روحم موج می‌زند، ناتوان است که اقیانوس در کوزه جای نگیرد و آبشار از چشمه سوزان نگذرد. من در این وادی بس نابخردم که بتوانم تجلیات روحی و معنوی آن مرد بزرگ را ترسیم کنم و نظری داشته باشم و در اطراف آن رادمرد که از اساطیر زمان خود بود، سخنی گویم. زیرا به‌راستی هر تکان قلم، بندهای دلم را پاره می‌کند. بهتر است این گنج در دل خاک‌ها پنهان باشد. خوب است در این وادی دَم در کشیده سکوت کنم، زیرا لااقل سکوت، زبان گویای دل است و ترجمان احساسات نهایی جان، که گفته‌اند: «علیکم بالسکوت، فانها مفتاح السلم.»

زبان که طوطی گویا است با هزار بیان
رصد یکی نکند سرّ حال دل تقریر

نه، نمی‌توانم در اطراف زندگی پر ماجرای پدرم سخنی گویم، زیرا طوفان‌های بسیار وحشتناکی که عمر با برکت معظم‌له را در بر داشته و حق‌کشی‌ها و استبداد و نامردمی‌ها که درحق ایشان و امثالهم روا داشته‌اند، آن‌چنان است که قلم نتواند حق موضوع را ترسیم کند و حالات عرفانی آن رادمرد را بازگو کند. مگر می‌توان نوشت و مگر می‌توان گفت که: «مُعرف باید اجلا باشد.» این همه شعله که در درون دارم مشعلی است که شهری نه، لااقل دنیای خودم را می‌سوزاند و آتش می‌زند. مگر هندوها نیستند که پس از سوزاندن پدر یا عزیزشان، خاکستر آن را به دریا یا به آب جاری می‌سپارند یا آب آن را حل و هر قسمتی از آن را به شهری ایثار می‌کند، لذا از آن گل‌های شقایق می‌روید! آن گل‌ها هستند که با روان‌های فرسوده سرود عشق می‌خوانند و با هم راز و نیاز و نجوا دارند.

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

... بگذریم. پدر، پدر، آری پدر آن شعله خاموش ناشدنی، آن فرشته که هر آن از گوشه دریچه دلم سر می‌کشد و اندوهم را دو چندان می‌کند، هم او در زمانی می‌زیست که بیدادهای استعمار و قلدری‌های رضاخان و اقمار او و نیز برخی روحانی‌نماها آن‌چنان استخوان‌های رادمردان را در هم کوبید که از شرحش عاجزم! حکایت شکایت‌آمیز آنها را تنها عده‌ای در بیت‌الشرف آنها به یاد دارند، چون در آن موقع راضی نبودند احدی از ناراحتی‌های آنها خبر داشته باشد. از فقر و مسکنت، بیدادگری‌ها و حق‌کشی‌های ناپسند بالاخص در تشکیلات و مأموران دولتی و نیز کسوت روحانیت وازسوی دیگر، اندیشه‌های دور و دراز آن اسطوره‌های عظیم؛ از هر کجا بخواهم بنویسم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. چون گندم بین دو سنگ آسیا، این رادمردان را خرد کرد و نتوانستند یا نخواستند دم بزنند ترس از آنکه از حقیقت دور افتند و خدای متعال بر آنها خرده گیرد، زیرا:

هر آرزو که بشکنی امروز در جگر
فردا که این قفس شکند بال و پر شود

پدر تا جایی که من خبر دارم، در مسجد علیقلی آقا و مدرسه میرزا حسین بیدآباد و مدرسه جنب جوی و مسجد شاه (مسجد امام خمینی فعلی) و مدرسه شیخ محمدعلی و بعضی از مدارس معمول گذشته، مشغول درس و مباحثه و گهگاه منبر در مسجد شاه سابق و مسئول درس و بحث آن بوده‌اند، تا جایی که مجتهد و یا قریب‌الاجتهاد محسوب می‌شدند. در سن ۲۰ سالگی منبر می‌رفتند و دروس حوزوی می‌دادند و امثال مرحوم آیت‌الله خادمی(ره) و اشخاص دیگر که اگر بخواهم اسم ببرم به درازا می‌کشید برمن خرده گیرند، از محضر درس ایشان بهره برده‌اند و از محضر بعضی از علمای امثال مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسن نجفی، آیت‌الله آقا ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی طاب ثروهما و دیگر بزرگان اهل علم آن دوره اصفهان- که از نظر علمی و درس و بحث کمتر از نجف نبودند- بهره گرفتند.

من در آن دوران، بسیار کودک بودم، اما یادم است بعضی از فضلا و منبری‌ها از ایشان استفاده علمی می‌کردند و همچنین آن روزها، چون دبستان، دبیرستان و دانشگاه نبود، ایشان مکتب داشتند. سپس مکتبخانه خود را برای اولین مرتبه در اصفهان، به دبستان شش کلاسه تبدیل کردند و نام آن را دبستان صدریه گذاردند. لازم به ذکر است که از حیث فامیل، پدر از احفاد و مرحوم آیت‌الله سیدصدرالدین صدرعاملی یا شرف‌الدین بودند که نامبرده به‌طوری که مسبوقید دارای پنج پسر به نام‌های: آقا سید محمدعلی مشهور به آقا مجتهد، مرحوم سیدابوالحسن مستجاب الدعواتی، سید اسماعیل صدر، سید ابوجعفر و سید حسین می‌باشند. پس پدر حقیر، نواده سید صدرالدین جبل عاملی و فرزند سید ابوالحسن مستجاب الدعواتی بوده که از بسیاری جهات از جمله زهد به مستجاب الدعواتی ملقب شده‌اند.

فقر و مسکنت، بیدادگری‌ها و حق‌کشی‌های ناپسند بالاخص در تشکیلات و مأموران دولتی وازسوی دیگر، اندیشه‌های دور و دراز آن اسطوره‌های عظیم را به یاد دارم. از هر کجا بخواهم بنویسم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. این بیدادها چون گندم بین دو سنگ آسیا، این رادمردان را خرد کرد و نتوانستند یا نخواستند دم بزنند. ترس از آنکه از حقیقت دور افتند و خدای متعال بر آنها خرده گیرد!

پدر پس از پایه‌گذاری دبستان صدریه، چون زمان حکومت رضاشاهی بود و اشخاص پرجوش و آزاده، بیشتر مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند، ناچار شد به وزارت فرهنگ منتقل شود و در مدارس علمیه آن زمان مشغول تدریس شدند. از آنجا بنا به خواهش بعضی‌ها مثل مرحوم آقا پسر جمال صدرزاده - که از عموزادگان ایشان بودند و در وزارت دادگستری مستشارعالی دیوان کیفر بودند از صاحب منصبان محسوب می‌شدند- به وزارت عدلیه دعوت شدند تا کارهای ژرف و مشکله دادگستری که کمتر اشخاصی از مطلع بودند، با نظر مستقیم ایشان حل و فصل شود. چون حقوق‌دانان فقط در کلاس حقوق درس خوانده و مدرک گرفته بودند، لذا اشراف به همه مسائل فقهی نداشتند. در هر حال، ایشان در آن نهاد، بسیار محترم بودند و برای اثبات این مدعی: روزی پدر از رئیس عدلیه وقت عصبانی می‌شوند و قلمی را که در دست داشتند، رها می‌کنند که به صورت رئیس عدلیه می‌خورد! و به او می‌گویند: تو را یک قلم داده‌اند، اگر شمشیر می‌دادند چه می‌کردی؟ و همان روز با لباس روحانیت به طرف عراق حرکت می‌کند. بعد از چند روز تلفن زدند که من به اصفهان حرکت کردم. بنده با چند ماشین از رفقا و اهل علم و گویندگان به استقبال رفتیم. یکی از رفقا از ایشان پرسید: چرا به این زودی از نجف و کربلا بازگشتید؟ فرمودند: در حرم حضرت امیرالمؤمنین(ع) مشغول نماز بودم، پس از خاتمه نماز کسی به پایم افتاد و او را بلند کردم و دیدم رئیس عدلیه اصفهان است! به عراق آمده بود و مرا برگرداند!... ازاین حکایت، ضمناً معلوم می‌شود در آن ظلمات مردمان بدین پاکی هم وجود داشته است و در هر حال تا پایان عمر در عدلیه مشغول گره‌گشایی برای مردم ستمدیده و دژ مستحکمی برای مستمندان می‌شدند و پس از ۸۰ سال و اندی، بعد از مریضی چند روزه بدرود حیات گفتند «رحمه الله علیه.» علما، فضلا، مدرسین، منبری‌ها و مردم کوچه و بازار ایشان را تشییع کردند و در قبرستان تخت فولاد، زیر آسمان که خود خواسته بودند، به خاک سپرده شدند.

آنها که روز خانه ندارند در زمین
شب‌های تار خیمه بر اوج شما زنند
از درس و کتاب کار من راست نشد
شاگردی روزگار استادم کرد

متأسفانه در این کوتاه سخن، یکی از هزار را نیز نتوانستم بیان کنم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

و اما از خود حقیر: اسمم سیدمرتضی مستجاب‌الدعواتی فرزند آقا سید اسدالله متولد ۱۳۰۲ شمسی در اصفهان. یادم می‌آید در پنج سالگی در خانه و مکتب پدرم مشغول درس شدم. در فرهنگ آن روزها، نوباوگان بالاخص فرزندان روحانی، افرادی نجیب و پاک و بی‌آلایش و فقط در مقام درس و عبادت بودند. آن‌چنان که تنها پدر و مادر به آنها تعلیم می‌دادند و راه دیگری را نمی‌شناختند. بعداً به دبستان ایران رفتم و ضمن دروس کلاسیک قسمتی از مقدمات و سطح، از قبیل صمدیه و عوامل ملامحسن و سیوطی و شرح نظام و مطول و مغنی تا قسمتی از لمعتین را نزد مرحوم پدر و پدران روحانی دیگر آموختم. بعداً به دبیرستان و سپس به قم و تهران رفتم و به مدرسه لاله‌زار زیر نظر آیت‌الله آقا حاج سید مهدی لاله‌زاری «طاب ثراه» که از علمای آن روز و برادر بزرگ‌تر مرحوم سید محمدحسین لاله‌زاری و در نجف تحصیلات خود را به پایان رسانده بود، رفتم. از آنجا به مدرسه مروی که بهترین مدرسه تهران قدیمه تهران بود و هنوز هم هست، منتقل شدم و از محضر پر فیض آیات عظامی مثل مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرزاق قائینی (رحمه الله علیه) که از نام‌آوران زمان بود و آیت‌الله حاج سید علی‌اصغر آیت‌الله زاده اصفهانی و مرحوم سید هاشم حسینی و حاج شیخ محمدحسین کنی و آیت‌الله حاج‌شیخ باقر آشتیانی و آیت‌الله سیدصدرالدین شوشتری و آیت‌الله‌شیخ‌عباس همدانی و امثالهم بهره می‌گرفتم. سپس به نجف مشرف شدم و مرحوم آیت‌الله شیخ‌عبدالحسین امینی «رحمه‌الله علیه» نگذاشت بازگشت کنم و در مدرسه آخوند حجره‌ای در اختیارم گذاردند. زمان مرحوم آیت‌الله‌العظمی ابوالحسن اصفهانی بود و امثال مرحوم شمس‌آبادی نیز در آنجا بودند. به هر روی، مشغول درس و بحث شدم و از محضر بعضی از بزرگان مثل مرحوم شیخ‌محمد همدانی و شیخ‌محمدرضا بروجردی و در این اواخر درس مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالهادی شیرازی «رحمه‌الله‌علیه» و بعضی از بزرگان دیگر تلمذ می‌کردم. سپس بنا به دستور جمعی از مراجع بزرگ نجف اشرف، برای مباحثه با احمد کسروی و... همراه با دو نفر دیگر، به ایران شدیم و در این راستا در سنگر مبارزات مرحوم آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی (طاب ثراه) قرار گرفتم و در درس معظم‌له حضور پیدا می‌کردم که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. پس از سال‌ها مبارزات پیگیر و تحمل زندان و بیدادگری‌ها، بنا به دستور پدر به اصفهان آمدم. از طرف سرهنگ خلیل‌پور رئیس شهربانی اصفهان- که آجودانش را به خانه پدر فرستاد و مرا از هر گونه مبارزه و فعالیت مذهبی و روحانی و تبلیغاتی ممنوع کرد- اجباراً دفتر اسناد رسمی ازدواج و گواهی امضا در اصفهان باز کردم و تقریباً ۴۰ سال تمام متصدی سردفتری بودم. الان هم تقریباً مدت‌هاست که در خانه نشسته‌ام و به خواندن کتاب و نوشتن مشغول هستم. امید است که در این آخرین دقایق عمر، آنچه خداوند و مردم خداجو راضی باشند، انجام شود و این بود مختصری از مفصل!

طوطی از خاموشی آیینه می‌آید به حرف
مُهر خاموشی به لب زن تا به دل گویا شوی

از اینکه نتوانستم منظور جنابعالی را عملی کنم معذرت می‌خواهم، زیرا در این سن دیگر حالی برایم باقی نیست. شما را به خدای بزرگ می‌سپارم و التماس دعا دارم.

بر لبم قفل است و هر دل پر از رازها
لب خموش و دل پر از آوازها
ندارم دردی، اما آن‌چنانم خسته از هستی
که گر دست فلک زمن مویی خواهد سرافشانم

سیدمرتضی مستجابی

آیت‌الله سیدمرتضی مستجابی بر مزار پدر در گورستان تخت فولاد اصفهان

پدر پس از پایه‌گذاری دبستان صدریه، چون زمان حکومت رضاشاه بود و اشخاص پرجوش و آزاده، بیشتر مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند، ناچار شد به وزارت فرهنگ منتقل شود و در مدارس علمیه آن زمان مشغول تدریس شدند...

پیشخوان

نظری و گذری بر مجلدات پنج‌گانه «مجموعه‌ای از مکتوبات و پیام‌های آیت‌الله کاشانی»

۷ دهه مبارزه در آیینه اسناد

شاهد توحیدی

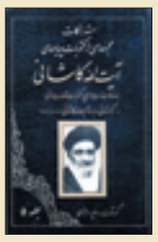

اثر تاریخی و ارجمند «مجموعه‌ای از مکتوبات و پیام‌های آیت‌الله کاشانی» در سال‌های آغازین دهه ۶۰ و به همت محمد ترکمان، از سوی انتشارات چاپخش منتشر و در اختیار تاریخ‌پژوهان قرار گرفت. این مجموعه که در موضوع خود اولین گام در «کاشانی‌پژوهی» به شمار می‌رفت، حاصل جست‌وجوهای شخصی آقای ترکمان در آرشیو شخصیت‌ها و نهادهای نگهداری اسناد تاریخی به شمار می‌رود. در مرور این دوره اسناد نکاتی به چشم می‌آید که می‌توان آن را بدین شرح احصا نمود:

۱ـ مؤلف در مجلدات یک تا چهار این مجموعه، مدارک و اسناد در دسترس از سال ۱۲۹۹ه. ش تا ۱۳ اسفند ۱۳۴۵ه. ش با اضافه وقایع‌شماری درباره آیت‌الله کاشانی را در اختیار خوانندگان قرار داده است.

در جلد پنجم، مجموعه‌ای از نوشته‌ها، پیام‌ها، اجازات، توصیه‌ها و... آیت‌الله را به اضافه اجازات مراجع و مکتوبات مقامات دولتی به آیت‌الله و... را که در فاصله سال‌های ۱۲۸۶هش تا ۱۳۴۰ه. ش صادر شده است، به علاقه‌مندان و تاریخ‌پژوهان ارائه شده است.

اسناد جلد پنجم نیز که به استدراکات چهار جلد پیشین اختصاص یافته، همچون مجلدات قبل از آن، به ترتیب تقدم زمانی قرار داده و در مورد اسناد بدون تاریخ بر اساس قرائن عمل شده است.

۲ـ جلد پنجم این اثر، حاصل همکاری کسانی است که پس از انتشار چهار جلد پیشین، اسنادی را در اختیار مؤلف قرار داده‌اند. علاوه بر این، این مجلد نتیجه ادامه تورق جراید از سوی مؤلف است که به‌گونه بی‌سابقه‌ای از نظر تعداد در دوران حکومت دکتر مصدق در تهران و شهرستان‌ها منتشر می‌شد و همچنین نتیجه جست‌وجو در اسناد آرشیو وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران و سازمان اسناد ملی است. افزون بر این، تعدادی سند در سال ۱۳۵۸ از منزل آیت‌الله کاشانی جمع‌آوری و قسمتی از آنکه در اختیار مؤلف کتاب قرار گرفت که در جلد پنجم آورده شده است.

۳ـ همانگونه که از تورق این مجلدات پنجگانه عیان است، گردآورنده حداکثر کوشش خود را برای به دست آوردن هر چه بیشتر اسناد و مدارک به کار برده است، اما بدون تردید نوشته‌های بسیاری از آیت‌الله نزد برخی از چهره‌های تاریخی و نیز نزدیکان و مرتبطان ایشان موجود است که به دست مؤلف نرسیده است. مؤلف در پایان این مجلد قول تکمیل این اثر تاریخی را داده بود که تا هم‌اینک این کار انجام نشده است.

۴ـ مؤلف در پایان مقدمه خویش بر مجلد آخر این مجموعه آورده است: «انگیزه راقم از تهیه این مجموعه قرار دادن اسناد برهه‌ای از تاریخ میهن در دسترس نیروهای حق‌طلب برای تحلیل گذشته و عبرت‌آموزی از آن برای عمل امروز و فرداست. این مجموعه مواد خامی است که هر علاقه‌مند تاریخ معاصر ایران و جنبش اسلامی را به کار می‌آید و هر کسی می‌تواند از آن استفاده کند، اما راقم امید آن دارد مسلمانان حق‌طلب، دوستداران استقلال ایران و مدافعین مستضعفین با دقت و تأمل در مواضع مطروحه و رشد وجوه مثبت و پرهیز از وجوه منفی و بیرون کشیدن رهنمود از دل مطالب آن در جهت تعمیق انقلاب اسلامی بکوشند. بدون تردید لازمه چنین برخوردی حاکم کردن تقوا بر اندیشه و عمل است، چون در نبود و غیبت تقوا ذهنیات، وابستگی‌ها و گروه‌گرایی‌ها، ناآگاهی، جهل و خصلت‌های منفی و... در نهایت خود را بر عینیات تحمیل خواهند کرد و مانع عبرت‌آموزی از آنچه بر گذشتگان رفته است خواهند شد.

امید آنکه الطاف حضرت حق شامل گردآورنده نیز شده باشد تا بدون دخالت دادن ذهنیات و... آنچه را که یافته است در اختیار خوانندگان قرار داده و از این راه کمکی هر چند ناچیز به رفع ابهام در این باره کرده باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم با ذکر اسامی اشخاص و مؤسساتی که با در اختیار قرار دادن اسناد و تصاویر راقم را در تهیه بخشی از این مجلد یاری رسانده‌اند به ترتیب ذیل:

۱ـ آقای سیدمحمدعلی روضاتی که بزرگوارانه آنچنان که از اهل علم انتظار می‌رود، اسناد خود را در اختیار راقم قرار دادند.
۲ـ آقای حاج محمدعلی توتونچی
۳ـ آقای سیدمحمد کاشانی، فرزند آیت‌الله و فرزند ایشان آقای مصطفی کاشانی
۴ـ آقای ضیایی
۵ـ آقای موحدی، مدیرکل دبیرخانه وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران
۶ـ مسئول و کارمندان آرشیو وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران
۷ـ آقای بدیعی، مدیر واحد پژوهش و تحقیقات سازمان اسناد ملی ایران
۸ـ آقای عباسعلی وروانی فراهانی (بایگانی سازمان اسناد ملی ایران)
۹ـ آقای اسدی
۱۰ـ آقایان محرر و تهرانی (برای عکس‌هایی که در اختیار گردآورنده قرار دادند)

تشکر کنم. همچنین از مساعدت‌های مسئولان بخش جراید کتابخانه‌های مجلس شورای اسلامی (بهارستان)، کتابخانه ملی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که در طول تهیه مجلدات پنج‌گانه این مجموعه شامل حالم بوده است سپاسگزارم.»

آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی

همانگونه که اشارت رفت، در این مجموعه مجلدات، اسناد متنوع وگوناگونی از ادوار مختلف زندگی آیت‌الله کاشانی آمده که بی‌شک محققان تاریخی را با ابعادی گوناگون از زندگی آیت‌الله آشنا خواهد کرد. در واپسین اوراق جلد پنجم مکتوبی از آیت‌الله در واپسین سالیان حیات آمده که ما را با افکار و روحیات ایشان در آن دوره آشناتر خواهد کرد. این مکتوب کوتاه را ختام این معرفی‌نامه قرار می‌دهیم:

«انگلیسی‌ها برای تلافی کردن و انتقام کشیدن از من برای ضربت‌هایی که در باب استقلال بین‌النهرین و ایران در قضیه نفت از من خورده بودند که همان فداکاری‌ها منشأ انقلاب‌های اغلب جاها مثل مصر، تونس، مراکش، الجزایر و غیرها شده بود توسط عمال و نوکرهایش مثل چند دفعه گذشته متعرضم می‌شوند و دست‌بردار نیستند تا مرا نابود کنند، چون وجود من و امثال من که به هیچ‌وجه به رأی آنها تسلیم نشده‌ایم منافی با مقاصد شوم آنهاست و افتخار می‌کنم در راه خدمت اسلام و مسلمین تأسی به جدم حضرت حسین‌بن‌علی صلوات‌الله علیهما کنم و به فیض شهادت نایل شوم. چنانکه کراراً در روضه منوره مدینه طیبه و مزار ائمه بقیع علیهم‌السلام و حرم مطهر رضا صلوات‌الله علیه و در مواقع مخصوصه استجابت دعا از نمازها و غیرها از خدا خواسته‌ام در راه خدمت به اسلام و مسلمین شهید شوم. از همه برادران دینی ملتمس هستم طلب مغفرت برای این روسیاه بفرمایند. بعد از من همه خواهند فهمید چه کسی بوده و چه کرده‌ام و بعضی روی صمیمیت با انگلیس‌ها و برخی روی اغراض شخصی مشغول تهمت و کارشکنی شدند. مردمان بی‌شعور هم آن تهمت را وحی آسمانی دانستند و خاک بر سر خود ریختند که نتیجه‌اش آن است که فعلاً نه دین دارند و نه دنیا و روز به روز هم بدتر می‌شود.»